

زیستن چرا؟ زیستن چگونه؟

حسین امینی پویا

امینی‌پویا، حسین ،۱۳۳۶
زیستن چرا؟ زیستن چگونه؟ / حسین امینی‌پویا.
تهران: ذکر،۱۳۸۴. ISBN: 978-964-307-104-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۱۳۳ ـ ۱۳۴.
۱. زندگی. ۲. راه و رسم زندگی. ۳. شیوه زندگی. الف. عنوان.
۹ ز ۸ الف / BD ۴۳۱ ۸ / ۱۱۳
کتابخانه ملی ایران ۲۰۴۲۶ ـ ۸۴ م



موسسهٔ نشر و تحقیقات ذکر

زیستن چرا؟ زیستن چگونه؟
حسین امینی‌پویا
ویراستار: شهرام رجب‌زاده
طرح روی جلد: کاظم طلایی
چاپ اول، بهار ۱۳۸۸ ● ۳۱۰۰ جلد
حروفچینی: کارگاه گرافیک قاصدک
چاپ و صحافی: آثار برتر چاپ
کلیهٔ حقوق محفوظ است.
شابک: ۲-۱۰۴-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم شمارهٔ ۲۰، طبقهٔ اول غربی.
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ / ۶۶۴۶۸۲۶۳ ● صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۱۶۱۶
www.zekrpublishery.com
Info@zekrpublishery.com

فهرست مطالب

سخن ناشر ۷

پیشگفتار ۹
سخن دیروز، امروز، فردا ۱۱
به روشنی مهتاب ۱۲
چراغ علم در وادی جهل ۱۵

فصل اول: لطف ازل ۱۷
کوله باری از سؤال ۱۷
خدا و نیاز ۱۹
سرگرمی خدا ۲۱
خدا و تنهایی ۲۲
خدا و ترس ۲۳
ستیز هستی و نیستی ۲۳

علی (ع) و آفرینش ۲۶
فصل دوم: اسباب جهان ۲۸
چیستی دنیا ۲۸
جهان گذران ۲۹
غم زمانه ۳۱
رباط دودر ۳۵
از کوچه‌ای به ظاهر بن بست تا کرانه‌هایی دور ۳۶
جادهٔ ناهموار زندگی ۳۹

فصل سوم: رنج و راحت ۴۵
موهبت درد ۴۵
مصیبت خطا ۴۸
زیر سایهٔ آفتاب ۵۲
پیوند جزء و کل ۵۴

فصل چهارم: هست و نیست ۵۸
زنجیرهٔ نامرئی هستی و نیستی ۵۹
انسان بر سر دوراهی ۶۲
ظلم ستیزی ۶۴
باران وجود در کویر عدم ۶۶

فصل پنجم: مجلس انس ۷۰
راز و رمز تفاوت ها ۷۰
زندگی اجتماعی ۷۲
آزمونی به نام اختلاف ۷۴

تقسیم استعدادها ۷۴
گونه‌گونی در طبیعت ۷۶
تفاوت‌های ذاتی ۷۷
زیباییِ اختلاف ۷۸

فصل ششم: مهلت دیدار ۸۱
غریزهٔ حیوانی یا آرمانی انسانی ۸۱
به جاودانگی ابدیّت ۸۵
از ابتدا تا انتها ۸۶
مقصد نهایی ۸۸

فصل هفتم: لذت حضور ۹۰
آزادی راه و راه آزادی ۹۰
تحمیل و مذهب ۹۴
قصر هستی ۹۸
خوشبختی بی پایان ۱۰۰

پی‌نوشت‌ها ۱۰۲

گزیدهٔ منابع ۱۱۰

تقدیم به پدر و مادر عزیزم

که عشق به زندگی را نخستین بار

از آنان آموخته‌ام.

حسین امینی پویا

سخن ناشر

عصر حاضر با وجود تمام تغییرات شگرف در امکانات و فناوری که شیوه و الگوی زندگی انسان را متحول نموده و دنیای جدیدی برای او ساخته، نتوانسته دست فکر و زبان پرسش او را ببندد و او را از آنچه بر او می‌گذرد غافل سازد و انسان امروز اگر چه گاه خود را به دستمایه‌های دست ساز خویش سرگرم می‌کند اما در این بحبوجه‌ی پر ماجرا، فرصتی برای تأمل و تفکر در احوال خویش می‌یابد و آن وقت است که پرسش هایی در ذهنش نقش می‌بندد که می‌تواند همه چیز را برایش بی‌معنا کند یا معنا ببخشد.

اینکه انسان در دنیا چه می‌کند و اصلا دنیا چه جایی است و دهها و صدها سؤال بنیادی دیگر که در پیش و پس این پرسش‌ها ظاهر می‌شوند پرسش‌های اساسی هر کسی است که فرصتی برای اندیشیدن دارد. در این میانه بی گمان جوانان که ذهن بازتر و آزادتری دارند بیش از هر قشری به این پرسش‌ها فکر می‌کنند و به دنبال پاسخ می‌گردند و پاسخ‌هایی که می‌یابند و به آن معتقد می‌شوند رنگی است که به تمام زندگی خود می‌زنند. احساس نیاز به مجموعه‌ای که در عین گزیده گویی به کلیت این پرسش‌ها پاسخ دهد و در عین

سادگی از منابع اصیل بهره گرفته باشد دلیل انتشار این کتاب بوده است.

امید است که مطالعه و تعمق در این کتاب جوانان عزیزی را که ذهن خود را درگیر سؤال از هدف زندگی می‌بینند به فضای آزاد و با طراوت نگرش اسلامی به زندگی رهنمون سازد و با اشاره به کلیدهای پاسخ به این سؤالات راهی را به آنان بنماید که به گشایش درهای آرامش و هدفمندی در زندگی بینجامد.

پیش گفتار

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های بشر از خود و محیط پیرامونش، چیستی و چرایی زندگی است؛ یعنی هدف زندگی و فلسفهٔ آن. همان پرسشی که آدمی از ابتدای اندیشیدن به خود و انجامش، به آن فکر می‌کرده است؛ پرسشی که شاید بیشترین تمام توجّه انسان را در طول حیات مادی و معنوی‌اش به خود معطوف کرده است، به گونه‌ای که می‌بینیم از ابعاد گوناگونی به این مهم توجه کرده و پاسخ‌هایی را نیز برای آن فراهم آورده است.

اما در این میان، جوانان به فراخور حال و زاویه و نوع نگاه، به شدت درگیر این مسأله‌اند تا جایی که گاه این مسئله ذهن و فکر آنها را به تمامی در اختیار می‌گیرد و به دغدغه‌ای اساسی در زندگی آنها بدل می‌شود.

به عنوان معلمی که سال‌ها از نزدیک با جوانان سر و کار داشته‌ام و هنوز نیز دارم، این موضوع را عرصهٔ یکی از جدی‌ترین چالش‌ها در این سن و سال می‌دانم. در عین حال، متأسفانه کتابی را که در این زمینه به صورتی ساده و در خور زبان جوانان نوشته شده باشد، کمتر یافته‌ام؛ هر چند که بحث‌های مفید و پراکنده‌ای در این مورد، در لابه‌لای بعضی از کتاب‌ها به چشم می‌خورد. بر این

اساس، آنچه در نوشتن این کتاب مورد نظر بوده، این است که دوستان جوانی که درگیر این مسأله‌اند پاسخی در خور و قابل اعتنا را در مجموعه‌ای یک جا بیابند پاسخی که تا حدّ امکان از پیچیدگی‌های ملال‌آور پیراسته باشد و بتوانند به راحتی آنان را در این مقوله به کار آید.

در این نوشته، کوشش شده است که مطالب عقلی و فلسفی با یاری گرفتن از مثال‌های گوناگون، به شکلی ساده عرضه شود و در عین حفظ اصالت منطقی، از نظمی خاص پیروی کند.

بدین جهت درخواست ما از دوستان جوان این است که این سلسله مباحث را به ترتیب و تا پایان دنبال کنند و برای استفادهٔ بیشتر و بهتر، به بررسی آنچه می‌خوانند بپردازند و با دقّت، حوصله و تأمل، نوشته را به پایان برند.

بدین ترتیب می‌توان امیدوار بود که این مباحث بتواند راهی نو در زندگی آنها گشوده و در طریق شناخت درست زندگی، مؤثر افتد.

البته از آنجا که در این نوشته سعی بر اختصار بوده است، این امکان هست که نکاتی از قلم افتاده باشد اما درک روح بحث، یقیناً خواننده را در یافتن پاسخ پرسش‌های مطرح شده در این مقوله یاری خواهد داد.

گفتنی است که بخش قابل توجّهی از مباحث مطرح شده، در سالیان پیش و به تدریج گرد آمده است و چون از ابتدا انجام چنین کاری پیش بینی نشده بود در این نوشته به جز مواردی که از منابع مختلف استفاده شده اشاره‌ای نمی‌توان یافت تنها نام پاره‌ای از مؤأخذ عمده در بخش ذکر منابع آورده شده است.

در پایان جا دارد از تمامی کسانی که در این زمینه از کمک‌های فکری آنان برخوردار بوده‌ام، تشکر کرده و از خداوند منان برای آنان جزای خیر بطلبم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

حسین امینی پویا

سخن دیروز، امروز، فردا

زندگی را چه بنامیم؟ کلافی سردرگم؟ خفتنی بی‌آرزو و برخاستنی بی‌آرمان؟ مرگ چیست؟ آغاز زندگی‌ای نوین است یا پایانی مختوم؟ خط پایانی است یا نقطه آغازی؟ کدام‌یک؟

از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ خداوند چه نیازی داشت که انسان و جهان را آفرید؟ دنیا برای چیست؟ مسئولیت کدام است؟ در پس این پردهٔ پیدا، این پردهٔ پرنقش و نگار، خبری هست یا نه؟ اگر هست چه خبری؟ در این هستی بی‌کران، در این صحنهٔ عظیم، چه نقشی بر عهدهٔ ماست؟ و...

این سؤال‌ها برای همه آشناست و با اینکه از گذشته‌های دور مطرح بوده، همیشه امروزی است؛ یعنی در عین کهنگی، باز بوی تازگی می‌دهد. این سؤال‌ها بخصوص برای جوانان آشناست؛ جوانی است و هزاران سؤال. آدمی در این دوره بیش از هر دورهٔ دیگری در اسرار هستی اندیشه می‌کند و البته چنین کاوشی طبیعی نیز هست، چون انسان هنگامی که به محیطی تازه پا می‌گذارد، نمی‌تواند ساکت بماند و سؤالی نکند. جهان و هر چه در آن است برای جوان تازگی دارد و او را به شگفتی وا می‌دارد. در شگفت آمدن، برانگیزانندهٔ پرسش است و پرسش

نیز سبب ساز آگاهی.

راستی، هیچ فکر کرده‌اید چرا طرح سؤال تا این حد آسان است و در مقابل، یافتن پاسخ این همه مشکل؟ چرا هنگام اندیشیدن به یک موضوع، صدها سؤال در برابرمان ردیف شده و قد می‌کشند ولی هنگام یافتن پاسخ، مثل اینکه خواسته باشیم قله بلندی را فتح کنیم، مقصد، سخت دست نیافتنی و مشکل جلوه می‌کند؟ به راستی علت چیست؟ آیا نمی‌شود گفت که علت اصلی می‌تواند این نکته باشد که سؤال‌های ما در واقع فهرستی از مجهولات ماست و به همین دلیل، بی‌انتهاست و به عکس، پاسخ‌های ما سیاهه‌ای است از معلومات ما و طبعاً محدود و در برابر مجهولات ما ناچیز است؟[1]

اما اینکه چرا مجهولات ما از چنین گستره‌ای برخوردارند آشکار است. زیرا همان‌طور که می‌دانیم، قدرت حواس آدمی و ادراک و تفکر وی برد محدودی دارد. هر چند که امروزه ابزارهای نوین به کمک انسان آمده‌اند و به قدرت حواس وی افزوده‌اند، ولی باید توجه داشته باشیم که قدرت چنین ابزارهایی نیز محدود است. در نتیجهٔ همین محدودیت، بسیاری از قضایا می‌تواند از محدودهٔ حواس و تفکر وی فراتر باشد. یعنی عقل ترازویی نیست که سنجش هر وزنه‌ای را برتابد. از طرف دیگر، دامنهٔ شناسایی واقعیت‌ها نیز بی‌نهایت است، زیرا اولاً جهان هستی از وسعت بی‌انتهایی برخوردار است و بین اجزاء و پدیده‌های آن ارتباط پیچیده و ترکیب خاصی حکمفرماست؛ ثانیاً آدمی در حصاری به نام زمان زندانی است و در هر حال نمی‌تواند جلوتر از آن حرکت کند.

به روشنی مهتاب

اینجاست که با توجه به محدودیت دانسته‌های بشری، نکاتی را باید در نظر داشته باشیم که توجه به آنها ما را در بحث‌های آتی یاری خواهد داد باید بدانیم

در عین حال که برای هر پرسشی می‌تواند پاسخی وجود داشته باشد، اولاً همهٔ پاسخ‌ها در دسترس ما نیست. پس این انتظار که بتوانیم به راحتی و همزمان به پاسخ همهٔ پرسش‌ها دست یابیم، انتظاری غیر منطقی و عبث است؛ به قول بوذرجمهر حکیم: «همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.» ثانیاً نباید چنین گمانی وجود داشته باشد که پاسخ‌های در دسترس نیز همه به دور از ابهام و از هر جهت روشن باشند؛ زیرا اگر چه ممکن است یک مسئله از جهاتی روشن شده باشد، اما این امکان نیز وجود دارد که پرده از بسیاری از زوایای وجودی آن کنار نرفته باشد. به همین دلیل باید بگوییم که اگر در پاره‌ای از موارد و به خصوص در مورد مسائل مربوط به حیات و مرگ نتوانیم به پاسخ روشنی دست یابیم، نباید نگران باشیم بلکه باید بپذیریم که در این گونه موارد چاره‌ای جز تسلیم و انتظار نیست. به قول حافظ:

حافظ! اسرار الهی کس نمی‌داند، خموش!
از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد؟

به همین دلیل است که برای بعضی از این پرسش‌های لاهوتی، پاسخ‌های چندان روشنی وجود ندارد. بی جهت نیست که می‌بینیم در طول تاریخ، در مقابل چنین سؤال‌هایی پاسخ‌های گوناگون و گاه متضادی وجود داشته و البته این مسئله طبیعی نیز هست چیزهایی که احیاناً ریشه در ازل و ابد دارند آشکار است که نمی‌توانند به روشنی مسائلی باشند که مربوط به دیروز و امروزند آنچه مهم است این است که بدانیم برای مسائل مورد نیاز، پاسخ هست؛ حتماً پاسخ هست. ولی همان طور که اشاره شد، برخی از پاسخ‌ها ممکن است مبهم باشد؛ همچون دیدن شبحی از دور که به هر حال از ندیدن بهتر است یا روشنایی‌ای همچون مهتاب که در مقایسه با روز، تاریک به نظر می‌آید اما به هر حال از

تاریکی بهتر است.

البته آنچه در این گونه موارد اهمیت دارد این است که بدانیم این پاسخ‌ها در همین حد نیز نیازها را برآورده می‌سازند. برای مثال، فرض کنید که ما به روشنی نفهمیده باشیم که وجود این جهان به راستی برای چیست و چه معنایی دارد؛ اما همین قدر درک کرده باشیم که این همه شگفتی و قانونمندی نمی‌تواند بی‌معنی و بی حساب باشد. یا در مورد قیامت، به فرض اگر همین قدر بدانیم که قیامتی و روز حسابی هست و بدانیم که چه باید بکنیم تا در آنجا خوشبخت باشیم، این مقدار از شناخت باز هم کار ساز است. البته شناخت ما از جهان و قیامت بسیار فراتر از این حرف‌هاست. چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که لازم نیست حتماً همه چیز را به روشنی روز بدانیم تا بتوانیم زندگی کنیم. باید بدانیم در این گونه موارد، همه چیز را نمی‌توان دانست.[۲]

پس این‌که بعضی خیال می‌کنند که مثلاً برای رسیدن به سعادت و خوشبختی باید کروکی دقیق آخرت را هم دانست، اشتباه می‌کنند. آدمی ممکن نیست ولازم هم نیست که همه چیز را بداند. حتی در مسائل علمی ـ تجربی نیز همهٔ مسائل کاملاً آشکار نیست. در این عرصه‌ها نیز بشر هنوز در ابتدای راه است. مگر همهٔ قضایا می‌تواند به روشنی آبی بودن آسمان باشد؟ بقول اندیشمندی: «در بسیاری از موارد، هنوز علم نتوانسته است پرده از روی چهرهٔ اشیاء و پدیده‌ها کنار بزند و آنها را دقیق و آشکار ببیند. البته ممکن است ما در زندگی در میان همکلاسی‌ها و دوستان و... با اشخاصی روبه‌رو شویم که فکر کنند امروزه علم به پاسخ روشن همه چیز رسیده است؛ در صورتی که می‌بینیم کسانی همچون اینشتین و دیگر اربابان علوم جدید، در برابر آنچه نمی‌دانند به حیرت و سکوت و گاه یأس دچارند. یعنی در بسیاری از موارد با لحنی پر از شک و تردید و با قید «شاید» و «گویا» و «فعلاً» سخن می‌گویند.»

اینشتین در جایی می‌گوید: «تاکنون ما از کتاب طبیعت بسیار چیزها آموخته‌ایم؛ ولی با این همه، باید بدانیم در مقابل مجلداتی که از کتاب طبیعت خوانده و فهمیده‌ایم، هنوز از کشف و حل بسیاری از اسرار هستی و طبیعت دوریم.»[۳]

می‌بینید که یکی از سرآمدان علوم تجربی، بسیاری از اسرار طبیعت ـ چه رسد به مسائل ماورای طبیعت ـ را ناگشوده می‌داند، اما باز جا دارد تکرار کنیم که به خصوص در حوزهٔ مسائل معرفتی نباید آگاهی‌های موجود و در دسترس را ناچیز شمرد زیرا همان‌طور که گفتیم، اغلب همین شناخت‌های گاه مبهم و سربسته نیز بسیار ارزشمندند.

چراغ علم در وادی جهل

نکتهٔ دیگری که باید ذکر شود، این است که پاره‌ای از مسائل هستند که پاسخ روشنی دارند اما نه آنچنان که همهٔ افراد بتوانند آنها را به طور کامل و دقیق درک کنند. فهم پاره‌ای از مسائل عقلی به داشتن آمادگی‌های ذهنی و فکری ویژه‌ای نیازمند است که در اختیار همه نیست. یک مسئلهٔ ریاضی ـ فرضاً یک مسئلهٔ جبری ـ نیز پاسخ دارد، اما مگر بدون فراهم آوردن آمادگی‌های اولیه می‌توان آن پاسخ را درک کرد؟ پاسخ داشتن یک مسئلهٔ جبری به این معنی نیست که دانش‌آموز اول ابتدایی که هنوز چهار عمل اصلی را هم نیاموخته است، بتواند آن را بفهمد و درک کند.

پس درعین حال که برای بعضی مسائل پاسخ روشنی وجود دارد، اما ممکن است آن پاسخ برای افراد در سنین خاصی قابل فهم نباشد، زیرا فهم برخی از پاسخ‌ها فقط با بالارفتن سن، درک و توسعهٔ دایرهٔ آزمون‌ها و تجربیات و... میسّر خواهد شد.

بی جهت نیست که می‌بینیم گاه دانش آموزی از معلمش سؤالی می‌کند که پاسخ روشن و قانع کننده‌ای نیز دارد اما توضیح و تبیین آن از طرف معلم، سودی ندارد؛ زیرا آن دانش‌آموز، هنوز آمادگی ذهنی مورد نیاز را برای درک پاسخ به دست نیاورده است. پس در این گونه موارد، شرط لازم آن است که شخص، نخست توان دریافت راه‌حل و درک پاسخ را پیدا کرده باشد.

خلاصهٔ کنیم:

– با اینکه برای هر سؤالی می‌توان پاسخی در نظر گرفت، اما همهٔ پاسخ‌ها در دسترس ما نیستند.

– نباید انتظار داشته باشیم که همهٔ پاسخ‌های در دسترس نیز به دور از هر نوع ابهام و پیچیدگی باشند.

– بدانیم که پاسخ‌های مبهم نیز گاهی، نیازهایی را برآورده می‌سازند.

– و بالاخره، توجه داشته باشیم که پاسخ داشتن یک مسئله هرگز به این معنی نیست که همه بتوانند آن پاسخ را درک کنند زیرا فهم پاره‌ای از پاسخ‌ها به آمادگی‌های ویژه نیاز دارد.

اینها نکاتی بود که در ابتدا بایستی مطرح می‌شد. توجه به آنها، شیوهٔ برخورد مناسب با سؤال‌ها را نشان می‌دهد و زمینهٔ حل بسیاری از معضلات فکری افراد، به خصوص جوانان را فراهم می‌کند. با این دیدگاه، جوان دیگر تدریج را درک می‌کند، انتظار را می‌فهمد و می‌داند که در یک لحظه نباید انتظار حلّ تمام معضلات فکری‌اش را داشته باشد. همچنین می‌فهمد که باید تلاش کند، زحمت بکشد و در عین حال، امیدوار باشد که در نهایت می‌تواند به پاسخ اغلب سؤال‌های خود در زمینه‌های مختلف فکری و معرفتی دست یابد.



کوله باری از سؤال

گفتیم سؤال دربارهٔ هستی، انسان و... فراوان است. یکی از مهم‌ترین آنها، سؤالات مربوط به خلقت است.

چرا خدا ما را آفرید؟ ما چرا به دنیا آمده‌ایم؟ چرا بعد از چندی می‌میریم؟ چه باید کرد؟ چگونه باید زیست؟

ابتدا ببینیم در جست‌وجوی پاسخ، چه باید بکنیم و آیا پاسخ مناسب و درخوری وجود دارد؟ اما قبل از هر کاری بهتر نیست این پرسش‌ها را بررسی کنیم و ببینیم از کجا پدید آمده‌اند؟ کنجکاوی را که کنار بگذاریم، چه خاستگاه دیگری دارند؟ این کار مهمی است. زیرا که یافتن منشأ سؤال، در رسیدن به پاسخ درست، بسیار مؤثر است. به قول مولانا:

هم از آن سو جو، جواب ای مرتضی! کاین سؤال آمد از آن سو مر تو را

دفتر سوم مثنوی ـ بیت ۱۱۳۷

راستی، چه عواملی باعث می‌شود که آدمی بپرسد چرا آفریده شده است و چرا می‌میرد؟ به نظر می‌آید که یافتن پاسخ، چندان پیچیده نباشد. از شما می‌پرسم این‌که آدمی می‌پرسد: «خدا چرا آفرید و هدف او از آفرینش چه بود؟» آیا اغلب از آنجا به ذهن نیامده است که آدمی از روزی که چشم باز کرده، خود را با جهانی روبه‌رو دیده است که از بسیاری جهات، باب میل او نبوده است؟ جهانی با ستم‌ها و ستمگری‌ها، دردها و رنج‌ها، تفاوت‌ها و تبعیض‌ها، سفیدها و سیاه‌ها، مارها و مورها و...

مگر غیر از این است که آدمی به ویژه در این روزگار، از وقتی چشم به جهان گشوده، آن را غمکده‌ای یافته است با فضایی سیاه و دردآلود، جهانی پر از درد و سرشار از رنج و به خوبی پیداست که در این حال نمی‌توانسته است ساکت بماند و سؤال نکند. آخر چه هدفی است در این زادن‌ها و چه رازی است در این بودن‌ها؟ این‌هاست آن معماهایی که سوال برانگیزند. معماهای دردناک حیات!

در پاسخ به سؤالات مربوط به فلسفهٔ حیات، به اینها نیز باید توجه داشت. یعنی پاسخ به فلسفهٔ آفرینش، بدون پرداختن به این مسائل، کامل نخواهد بود. اما در این مرحله باید ببینیم که برای پاسخ به سؤالات مربوط به خلقت، چه راهی مناسب‌تر است. باید بدانید، برای پاسخ دادن به این سؤال‌ها راه‌ها و مشرب‌های مختلفی وجود دارد. بعضی، تنها از روش‌های فلسفی سود جسته‌اند که البته درکشان برای بسیاری از افراد مشکل است؛ آنها برای ذهن‌های آماده و آشنا به فلسفه مناسب‌اند. بعضی از روش‌ها نیز ذوقی عرفانی دارند که باز برای برخی ممکن است غیر قابل درک و هضم باشد و...[۴]

اما در این میان به نظر می‌آید که یکی از مناسب‌ترین راه‌ها آن است که ببینیم در مورد چرایی خلقت چه احتمالاتی وجود دارد، یعنی آفرینش را با احتمالاتش به بررسی بنشینیم. چه احتمالاتی در مورد آفرینش هست؟ آیا خداوند به خاطر

نیازی موجودات را آفریده است؟ آیا خواسته است به این وسیله سرگرم شود؟ احتمال دیگری که وجود دارد چیست؟

آیا خدا به خاطر ترس از چیزی یا وحشت از کسی به آفرینش دست زده است یا نه، احتمالات دیگری می‌تواند مطرح باشد؟ هر کدام از اینها را باید بررسی کرد.

خدا و نیاز

ببینیم این احتمال که خدا موجودات را به خاطر رفع نیازی آفریده باشد چگونه است؟ آیا چنین فرضی می‌تواند قابل قبول باشد؟ در این مورد با کمی تأمل نیز می‌توان به پاسخ رسید. آشکار است که چنین چیزی نمی‌تواند صحیح باشد زیرا خداوند وجودی بی‌نیاز است. خدا در تلقی درست، یعنی وجودی مطلق و نامحدود، یعنی بی‌نهایت در بی‌نهایت، اگر موجودی نیازمند باشد، مطلق نیست؛ بلکه موجودی محکوم و ناقص است. پس خدا ذاتاً بی‌نیاز است. نیاز نشانهٔ نقص است و کمبود، و خدا کمبودی ندارد، پس این سؤال که «خدا چرا آفرید؟ مگر نیازی داشت؟» پاسخ روشنی دارد. اگر خدا به عنوان وجودی بی‌نهایت مطرح است، وجودی که لا اَوّلَ لَهُ و لا آخِرَ لَهُ ـ بی‌نهایت از هر جهت ـ آن وقت این سؤال همین جا پاسخ می‌گیرد که خیر! وجودی این چنین، نیازی ندارد که به خاطر آن دست به کاری بزند. او غنی بالذات و بی نیاز مطلق است.

به عبارت دیگر، وقتی خدا بی نهایت و بی‌حد بود، پس ناقص نیست، چون هر حدی، نقصی است و چون ناقص نیست، پس نیازمند هم نیست، زیرا همان گونه که گفته شد، هر نیازی، نوعی نقص است.

به این شکل، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که خدا نمی‌تواند به خاطر نیازی مخلوقات را آفریده باشد و چنین احتمالی نمی‌تواند صحیح باشد. خوب،